



الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى
بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ
حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي
تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي
الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَكُلَا تَبَغُّوا
عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً

نگاهی به آیه ۳۴ سوره نساء

محمد علی سلطانی

یکی از آیات قرآنی که بسیار مورد توجه فقیهان و نیز دیگر اندیشوران مسلمان قرار گرفته و همواره کاربرد فقهی، سیاسی و اجتماعی داشته و دارد، آیه ۳۴ سوره نساء است. بخش عمده تصمیم گیریهای سیاسی - اجتماعی و روابط خانوادگی درباره زن در سایه همین آیه انجام گرفته است. استنباط های فقهی عمده ای که با استناد به این آیه از سوی فقیهان ارائه شده عملاً زنان را از دست یابی به بسیاری از موقعیت های اجتماعی و سیاسی باز داشته است. و نه تنها موقعیت زن در اجتماع با استناد به این آیه، از سوی شماری از فقیهان به موجود درجه دومی تبدیل شده است، بلکه بستر سازی سوء استفاده خیلی از مردان در روابط خانوادگی گشته است. این آیه که مشهور به آیه «قیمومیت» است به این شرح است:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ
فَالصَّالِحَاتُ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ
فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبَغُّوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً؛

مردان سرپرست زنانند، به دلیل آن که خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و

[نیز] به دلیل آنکه از اموالشان خرج می کنند. پس، زنان درستکار، فرمانبردارند [و] به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده، اسرار [شوهران خود] را حفظ می کنند. و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه‌ها از ایشان دوری کنید و [اگر تأثیر نکرد] آنان را بزنید؛ پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آن‌ها هیچ راهی [برای سرزنش] مجوئید، که خدا والای بزرگ است.

از آیات پیش و پس این آیه و نیز از متن آیه چنین بدست می آید که این آیه درخصوص روابط خانوادگی و ارتباط زن و شوهر در محیط خانه است، اما فقیهان فقره نخست آیه را تعمیم داده و در حوزه مسائل اجتماعی و سیاسی نیز از آن بهره گرفته اند. از جمله مسائلی که این آیه مورد استناد فقیهان قرار گرفته و احکام فقهی بر آن بار شده است، موارد زیر است:

ولایت و زمامداری

فقیهان از قسمت نخست آیه تولیت و ریاست مرد بر زن را فهمیده و بر این اساس حق زمامداری و ولایت را از زنان سلب کرده و آن را مختص مردان شمرده اند. دلیل این تصمیم و شمول آن را به مسائل خارج از روابط زن و مرد و مباحث خانوادگی را در این می دانند که قیومیت معلل به برتری مردان بر زنان در جسم و عقل است زیرا در آیه آمده است: *بما فضل الله بعضهم علی بعض...* و این تفصیل قطعاً مربوط به توان جسمی بالای مردان و قدرت خردورزی بیشتر آنان است و اگر چنین است این ویژگی تنها در مسایل خانوادگی نیست بلکه جنس مرد بر جنس زن توانا تر است. و از آنجایی که مدیریت جامعه و بخصوص در سطح کلان به توانایی فزونی نیازمند است، بنابراین این قبیل مناصب ویژه مردان است و ذکوریت و مردی شرط احراز چنین سمتی است.^۱

افتاء و مرجعیت

مورد دیگری - که با استناد به این آیه - مخصوص مردان تلقی شده و زنان از آن محروم گشته اند، مقام افتاء و مرجعیت دین است. زیرا در مرجعیت دینی نوعی پیروی وجود دارد و اگر مقام مرجعیت از آن زنان باشد، قیومیت عام مردان بر زنان خدشه دار می شود، درحالی که آیه با توجه به تعلیل قیومیت مردان بر زنان این حق را از آن مردان قرار داده است.

امامت جماعت

از دیگر موارد استناد به این آیه امامت جماعت و پیش نمازی است. فقیهان در امر

جماعت و پیش‌نمازی نوعی تقدم امام بر مأموم را لحاظ می‌کنند و از آنجایی که این تقدم بطور طبیعی پیروی مأموم از امام را دارد، با مفاد آیه قیومیت ناسازگار است، بنابراین زنان از این منصب محروم هستند مگر نسبت به زنان دیگر، که در این صورت تقدم زن بر مرد نیست.

إذن و اجازه

مورد دیگری که به این آیه استدلال شده است، ناروا بودن بی‌اجازه بیرون رفتن زن از خانه شوهر است. فقیهان بر این باور هستند که حق قیومیت به مرد داده شده است و مقتضای این حق آن است که زن و فرزند در دایره نفوذ او قرار داشته باشند تا وی بتواند به خوبی قیومیت خودش را به اجراء در آورد.^۲

مورد دیگری که باز با استناد به همین آیه حکمی صادر شده، مشروط بودن ازدواج دختر به اذن پدر است. پاره‌ای از فقیهان در لزوم اذن پدر برای ازدواج دوشیزه به آیه قیومیت استناد کرده‌اند.

موارد دیگری هم در فقه وجود دارد که دست کم بخشی از مستندات آنها آیه قیومیت است. در موارد یاد شده فوق‌نوع استدلال به آیه مزبور گوناگون است. در بعضی موارد عمده مستند فتوا همین آیه است و دلایل دیگر جنبه تأییدی دارد و در بعض موارد آیه جزئی از مستندات است و در مواردی هم به عنوان تأیید نظریه و فتوا آورده شده است. در هر صورت آیه فوق در همه مواردی که به نوعی زنان نسبت به مردان در ردیف دوم نگه داشته شده‌اند، این آیه مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

سخن در این است که آیا این آیه از چنین عمومیت و فراگیری برخوردار است و آیا می‌توان با استناد به این آیه، چنین زنان را از بسیاری از موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی محروم ساخت؟ و آیا آیه در صدد بیان چنین احکامی است؟ و از همه مهم‌تر آیا در آیه به چنین قیومیتی فرمان داده شده است؟ و یا دست کم چنین قیومیتی مورد پذیرش واقع شده است؟ و اگر مورد پذیرش قرار گرفته می‌توان آن را حکم معلل دانست که با از بین رفتن علت‌های آن، اصل حکم از بین برود؟ و آیا در صورتی که جزئی از علت آن از بین رفته باشد، جزء باقی مانده برای اثبات حکم کافی است؟ این بحث را در چند عنوان مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱. مفهوم ساختاری آیه

قسمت نخست آیه شکل خبری دارد و خداوند از قیومیت مرد بر زن خبر می دهد و می گوید:

مردان سرپرست زنان هستند به دلیل آن که خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و [نیز] به دلیل آنکه از اموالشان خرج می کنند. پس زنان درستکار، فرمانبردارند [و] به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده، اسرار [شوهران خود] را حفظ می کنند. این قسمت آیه جنبه خبری دارد و به دو شکل می توان آن را تصور کرد. یکی آن که بگوئیم خداوند از یک واقعیت خارجی در محیط جزیره العرب و یا در تاریخ بشری خبر می دهد و در واقع می گوید: مردان در واقعیت و محیط بیرونی چون قدرت بیشتری داشته و دارند و در نظام خانوادگی و سیستم زندگی اجتماعی بشر متصدی مخارج زندگی می باشند آنان قیومیت داشته و اکنون هم دارند. در این صورت از این گزارش هیچ گونه دستوری مبنی بر اینکه شما هم این گونه باشید و این روش درست است فهمیده نمی شود و در واقع قرآن درباره درستی و یا نادرستی این روش سخنی نمی گوید، بلکه نسبت به آن ساکت است و تنها جنبه خبری دارد. در این جامعه زنان نیز دو گونه برخورد می کنند گروهی هستند که فرمانبر هستند و در برابر حفظ اسرارشان از طرف خدا آنان هم اسرار شوهرانشان را حفظ می کنند و گروهی دیگر چنین برخورد نمی کنند.

تصور دیگر آن است که خداوند در واقع خبر نمی دهد بلکه دستور می دهد که چنین باشید، اما این دستور در قالب خبر و ساختار اخباری است و اگر می گوید: مردان قیوم زنان هستند یعنی باید مردان قیوم زنان باشند و زنان هم باید اطاعت کنند و اگر اطاعت نکنند، سزاوار مجازات شدن هم هستند.

در ادبیات عربی اراده انشاء و دستور و فرمان از جمله خبری متداول است و اگر چنین اراده ای شده باشد، پاره ای از اصولیان براین باور هستند که دلالت آن بر وجوب از امر مستقیم قوی تر است.

اینکه در زبان عربی چنین چیزی وجود دارد، تردید ناپذیر است اما آیا در این آیه هم از جمله خبری قصد انشاء شده است جای بحث جدی دارد. در نگاه پیشینیان از جمله خبری مزبور قصد انشاء شده است و در واقع خدا چنین فرمان داده است، ولی این نگاه باید

مورد بحث و بررسی قرار گیرد، زیرا احتمال آن که جمله خبری در مفهوم خبری آن باشد، احتمال دور از ذهن نیست. چرا چنین احتمالی دور از ذهن باشد؟ ما از زندگی بشر در عصر نزول قرآن اطلاع نسبتاً خوبی داریم و می دانیم که در آن روزگار زنان کمتر در اداره زندگی نقش داشتند، تأمین زندگی برعهده مردان بود و مردان از اموالی که داشتند برای زنان خرج می کردند و این توانایی مالی ناشی از قدرت بدنی بود که مردان در مقابل زنان از آن برخوردار بودند و در آن روزگار پتانسیل و محور قدرت اقتصادی زور بازو و توان جسمی انسان بود و چیزی به نام ماشین در اختیار بشر نبود که تفکر جای قدرت بازو را بگیرد. بنابراین مردان دو امتیازی را که قرآن به آن اشاره می کند داشتند و برپایه همین دو امتیاز، قوام زندگی خانوادگی در دست مردان بود و قرآن در آن اجتماع نمی توانست واقعیت را تغییر بدهد، بنابراین آن واقعیت را گزارش می دهد و آن را به عنوان واقعیت می پذیرد. اما آیا این پذیرش به معنای دستور به انجام آن در هر شرایط است یا نه بحثی جدی و قابل طرح است. به بیان دیگر اگر قرآن در جامعه ای و در زمانی نازل می شد که محور تولید مال به جای زور بازو، اندیشه و فکر بود و عملاً کسی برخوردار از مال می شد که از اندیشه قوی تر برخوردار بود و یا دسترسی اش به سرمایه و تکنیک فزون تر بود و در نتیجه مخارج زندگی را متقبل می شد آیا در این چنین جامعه ای زبان گزارشی قرآن همین حالت کنونی را داشت و یا گزارشش طبق واقعیت موجود آن جامعه بود؟ بدیهی است که قرآن در گزارش خود باید صادق باشد و همواره چنین است، از این رو گزارش قرآن طبق روند زندگی در چنین جامعه ای می شد. پرسش این است که در چنین صورت می توانستیم از بیان قرآن وجوب و ضرورت زندگی بر طبق آن شرایط را استنباط کنیم؟

به نظر می رسد قرآن در ارتباط با آن دست از واقعیت هایی که تحوّل بسیار دراز مدت دارند و گاه قرن ها زمان برای تغییر آن لازم است، داعی برای تغییر شرایط ندارد، زیرا تغییر آن امکان پذیر نیست، بنابراین نظام مطلوب خود را در همان شرایط و برپایه امکانات موجود آن سامان می دهد و تلاش می کند اهداف اصلی خود نظیر عدالت، توحید و امثال آن را در همان محیط شکل بدهد؛ و اگر شرایط زندگی عوض شد بدیهی است سیستم تحقق اهداف خود در شرایط جدید را با توجه به لوازم همان جامعه تنظیم می کند. بنابراین در جامعه های کنونی که بنیان تولید ثروت زور بازو نیست و بیشتر تکنیک و دانش است که

ثروت تولید می کند و این امکانات می تواند در اختیار مرد و یا زن باشد، آن تفضیل مرد بر زن به اعتبار نیروی جسمی از بین رفته است و از سوی دیگر بار زندگی بر دوش مرد نیست بلکه زن و مرد هر دو این بار را بر دوش می کشند، علی القاعد، قیومیت ناشی از دو امتیاز یاد شده در قرآن هم باید تغییر جهت داده باشد. و در جامعه های کنونی نمی توان گفت که: «مردان بر زنان قیومیت دارند که به خاطر برتری که خدا به بعضی بر بعضی دیگر داده، و به خاطر آن که مردان از اموالشان در زندگی زناشویی انفاق می کنند. چون این گزارش با جامعه های گذشته هماهنگی داشت ولی با روش زندگی کنونی توافق ندارد.

۲. مفهوم قیومیت

قیومیت دو معنای لغوی و یک مفهوم عرفی دارد. بنا به گزارش لغت شناسان، قوام به معنای قیم و ولی و یا به معنای محافظ و نگهبانی از چیزی است، ولی در عرف متشرعه به معنای ریاست و زمامداری است. نقل نمونه هایی از سخن لغت شناسان خالی از لطف نیست.

این منظور در لسان العرب می نویسد:

وقد یجیء القیام بمعنی المحافظة والاصلاح ومنه قوله: الرجال قوامون علی النساء / قیام گاه به معنای نگهبانی و اصلاح است و کلام خداوند که فرموده: مردان بر زنان قوام هستند به همین معنا است.

و زبیدی در تاج العروس می آورد:

وقیم المرأة زوجها فی بعض اللغات كأنه یقوم بامرها و ما یحتاج الیه. قال الفراء: ... والقوام المتکفل بالامر / در پاره ای گفتارها آمده که شوهر قیم زن است چون به کارهای او و آنچه بدان احتیاج دارد می پردازد، و فرأ گفته است: ... به متکفل کارها قوام می گویند.

وراعب اصفهانی در مفردات خود چنین آورده است:

القیام والقوام اسم لما یقوم به الشیء ای یتب کالعماد والسناد لما یعمد ویسند / قیام و قوام نام چیزی است که شیء به آن استواری می یابد و ثبات پیدا می کند، نظیر واژه عماد و سناد برای چیزی که به آن اعتماد و تکیه می کند.

در این تعریف‌های لغوی چیزی به عنوان ریاست و زمامداری در مفهوم قوام وجود ندارد و بیشتر مفهوم نگهداری و اداره کارهای دیگری در آن نهفته است. طبق این معانی، مردان نگهداری و کارپرداز کارهای زنان می‌باشند و اینکه این نگهداری و کارپرداز باید از موضع فرمان دهی و ریاست باشد نیازمند دلیلی فزون‌تر از آنچه که آیه می‌رساند، است. به نظر می‌رسد مفهوم ریاست و زمام امور را در دست داشتن که در عرف متشرعه در واژه قوام در نظر گرفته شده است، ناشی از واقعیت‌های بیرونی بوده است زیرا در واقعیت زندگی مسلمانان تا حدود یک قرن پیش مردان بر زنان ریاست تام داشتند و نه تنها نگهداری و تأمین‌کننده زندگی آنان بلکه تصمیم‌گیرندگان سرنوشت آنان بودند و عملاً قیومیت با ریاست عجین شده بود. اما امروزه می‌توان بین این دو فاصله انداخت و هر کدام را بدون حضور دیگری تصور کرد. امروزه می‌توان ریاستی را تصور کرد که رئیس هیچ‌گونه احساس مسؤولیتی درباره تأمین معیشت مرئوس خود نداشته باشد، چنانچه می‌توان مسؤول تأمین معاشی را در نظر آورد که ریاستی بر افرادی که معاش آنان را تأمین می‌کند، ندارد. فاصله افکندن بین این دو حوزه می‌تواند راه را برای استدلال به آیه در راه محدود کردن حضور زنان در مسایل سیاسی - اجتماعی، مسدود کند.

۳. قلمرو آیه

یکی از مباحث جدی در این آیه قلمرو آن است. آیا قلمرو آیه مسائل خانوادگی است و یا حوزه مسائل اجتماعی را شامل می‌شود؟ آیا آیه در صدد اثبات قیومیت جنس مرد بر جنس زن است و یا آن که قیومیت شوهر بر زن را اثبات می‌کند و به بیشتر از آن دلالتی ندارد؟ این بحث در تفسیر آیه جنبه کلیدی دارد. اگر آیه به حوزه خانوادگی اختصاص داشته باشد استدلال بدان برای مدیریتهای اجتماعی درست نخواهد بود و بسیاری از حوزه‌هایی را که فقیهان در آنها با استناد به این آیه حضور زنان را شایسته نمی‌دانند، از دایره شمول آیه خارج شده و زنان در آنها می‌توانند حضور داشته باشند. در آیه دست کم چند قرینه لفظی وجود دارد که این قیومیت را به زندگی زناشویی اختصاص می‌دهد و شمول آن به بیرون از زندگی زناشویی را نیازمند دلایلی می‌سازد که این قرائن را از کار بیندازد. این قرائن به شرح زیر است:

الف : انفاق مال

در آیه یکی از علت های قیومیت ، نفاق مال از سوی مرد به زن است . روشن است که انفاق مال از سوی مرد به زن تنها در دائره روابط زناشویی است ، شوهر به عنوان شوهر بودن به زن خود خرجی می دهد و نه به عنوان مرد بودن . زیرا اگر به عنوان دوّم بود باید مخارج هر زنی را برعهده می گرفت ، در حالی که چنین نیست . اگر این علت تنها در حوزه زناشویی مفهوم و مصداق پیدا می کند معلول آن هم باید تنها در همین حوزه باشد .

ب) تفضیل برخی بر برخی

در آیه علت دیگر این قیومیت برتری برخی بر برخی است . بدیهی است که نفس برتری داشتن نمی تواند قیومیت ایجاد کند و گرنه راه برای زورگویی باز می شود و در واقع نوعی تأیید حقانیت غلبه و چیرگی به عنوان ابزار حکومت و قدرت می شود که از نگاه اسلام درست نیست . بنابراین علت برای قیومیت قرار گرفتن «برتری برخی بر برخی دیگر» نقشی است که این برتری در راستای ایجاد امنیت برای زن و حراست از او فراهم می کند . به تعبیر دیگر آیه می گوید که چون مرد برخوردار از قدرت و توان بدنی است و می تواند امنیت همسر خودش را تأمین کند بنابراین بر او قیومیت دارد . این کارایی قدرت جسمی ، در روابط زناشویی مفهوم پیدا می کند و شوهر امنیت زن خود را تأمین می کند و این گونه نیست که جنس مرد برای جنس زن امنیت ایجاد کند . اگر تحصیل امنیت برای زنان در قالب زناشویی نبود بلکه جنس مرد برای جنس زن امنیت ایجاد می کرد ، اصلاً بی امنیتی وجود خارجی پیدا نمی کرد تا کسی بخواهد امنیت ایجاد کند زیرا این بی امنیتی از سوی حیوانات و درندگان نبود بلکه از سوی خود انسان ها بود و این جنس مرد بود که موجب ناامنی برای زنان می گشت و شوهران در برابر زنان شان احساس وظیفه می کردند که امنیت آنان را در مقابل یورش دیگر مردان ایجاد کنند ، از این رو آیه تنها در قلمرو زناشویی این مباحث را مطرح می کند .

ج) عکس العمل زنان

در آیه یادآوری شده است که زنان قانتات و حافظات هستند و بدیهی است که قنوت و اطاعت زنان از شوهران خودشان بود و اموال و اسرار آنان را حفاظت می کردند ، نه آن که جنس زن در برابر جنس مرد مطیع بود و اموال و اسرار مرد را حفظ می کرد . اصلاً چنین

تصویری مفهوم ندارد و هیچ وقت چنین نبود. بنابراین آیه در دائره روابط زناشویی سخن می گوید.

د) نشوز زنان

آیه در قسمت دیگری می گوید: اگر زنان نشوز داشتند به روش های گوناگونی از جمله ترک بستر آنان مانع از نشوز آنان شوید. نشوز در غیر دائره زناشویی مفهوم ندارد، چنانکه مجازاتی از قبیل ترک بستر آنان فقط در همین دائره مفهوم دارد، بنابراین قلمرو آیه مباحث زناشویی است و خارج از دایره آن را شامل نمی شود.^۳

ه) سیاق آیات

آیات قبل و بعد این آیه و بطور کلی سیاق آیات نشان می دهد که قرآن در حوزه مسائل خانوادگی سخن می گوید و از مسائل سیاسی و مدیریتی اجتماعی منصرف است و نمی توان از عبارت: الرجال قوامون علی النساء الغاء خصوصیت کرد و آن را به عنوان یک اصل عام و فراگیر در همه حوزه ها مطرح کرد. این آیه تنها درباره روابط زن و شوهر سخن می گوید و در همین محدوده قیومیت را مطرح می کند و نسبت به خارج از این محدوده ساکت است. از این آیه بدست نمی آید که زنان حق برخورداری از مناصب و مقام های گوناگون را دارند یا ندارند؟ این آیه در این موارد ساکت است و برای اثبات و یا سلب حق زنان در مدیریت های کلان از قبیل ولایت و حاکمیت، افتاء، قضاوت و غیر آن باید به عمومات و اطلاقات دیگر و یا دلایل خاص موجود در آن باره، مراجعه کرد.

۴. علت حکم

یکی از مباحث دیگر در این آیه این است که آیا برتری داشتن برخی بر برخی دیگر و انفاق به زنان علت حکم قیومیت است و یا حکمت آن می باشد. اگر این دو حکمت حکم باشد با فقدان آن دو، حکم از بین نمی رود و همچنان معتبر است ولی اگر علت حکم باشد با از بین رفتن تمام علت و یا بخشی از علت، حکم نیز از بین می رود.

اصل قیومیت شخصی بر شخصی دیگر خلاف اصل است. اصل آن است که هیچ کس قیم کس دیگر نیست و هر کس خود قیم خود می باشد مگر آن که دلیل خاصی باشد و قیومیت کسی را بر کسی اثبات کند. این آیه قیومیت مرد را بر زن - در صورتی که جمله خبری مفهوم

انشاء را داشته باشد - اثبات کرده است و اصل یاد شده را در این مورد استثناء زده است و دلیل براین استثناء را دو امر ذکر کرده است. اگر دلیل دیگری می بود قرآن آن را می آورد. زیرا اگر بقاء حکم برای قرآن در هر شرایطی مطلوب بود باید به گونه ای موضوع را مطرح می کرد که با از بین رفتن آن دو دلیل استثناء از بین نمی رفت و اصل اولیه جاری نمی گشت. اینکه تنها همین دو دلیل ذکر شده است نشان آن است که حکم دائر مدار این دو دلیل است، و این دو مجموعاً علت تامه حکم را تحقق می دادند و در این صورت با فقدان هر کدام از آن دو دلیل و یا فقدان هر دو آن ها حکم استثنایی هم از بین رفته و اصل عدم قیومیت شخصی بر شخصی دیگر مستحکم می شود.

۵. نتیجه بحث

نتیجه ای که می توان از مباحث گذشته بدست آورد این است که این آیه در خصوص روابط زن و شوهر سخن می گوید و در همین قلمرو از جامعه ای خبر می دهد که در آن جامعه مدیریت اقتصادی خانواده و تأمین آن برعهده مرد بود و چون تحصیل معاش و تأمین امنیت از طریق قدرت جسمی مرد حاصل می شد، مرد بطور طبیعی نگهبان و ستون اصلی خانواده بود و نسبت به زن از این موقعیت برتر برخوردار بود. از این رو فهم مفهوم ریاست و زمامداری از آیه به طریق تعمیم قیومیت، ناشی از فرهنگ زمانه است و در معنای واژه قیومیت و قوام چنین معنایی وجود ندارد، از این جهت استدلال به آیه برای برتری مردان بر زنان در خارج از دایره زناشویی، درست نیست و در دایره زناشویی با توجه به معلول بودن حکم به دو علت انفاق مال و برتری جسمی مرد بر زن، در صورتی که هر کدام از این دو علت از بین برود، معلول هم دچار اشکال می شود. و امروزه که انفاق مال از سوی مرد در خیلی از جامعه ها از بین رفته است و نقش توان جسمی در ایجاد امنیت و یا تأمین معاش از بین رفته و یا کم رنگ شده است، حکم قیومیت مرد بر همسر هم خدشه برداشته است و به نظر می رسد حکم یاد شده به دایره احکامی پیوسته که در آنها به خاطر منتفی شدن موضوع، حکم هم منتفی می شود. زیرا موضوع قیومیت زناشویی بود که در آن مرد از اموال خود انفاق می کرد و قدرت جسمی کارآدر روابط خانوادگی داشت و امروزه چنین زناشویی وجود خارجی ندارد.

۱. گلبایگانی، کتاب القضاء، ۴۴/۱.

۲. جواهر الکلام، ۳۳۳/۱۷.